

چکیده

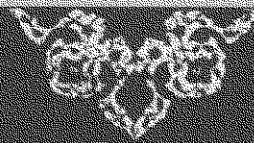
در این مقاله پس از توضیح زمینه‌های گذار به دموکراسی در سطح جهان و عرضه برخی آمارها و اطلاعات در خصوص دموکراسی به عنوان پدیده‌ای جهانی، ماهیت نظام سیاسی در ایران و مراحل مختلفی که این نظام پس از پیروزی انقلاب پیموده است، اجمالاً بررسی می‌شود. موضوع اصلی بحث در این مقاله تحلیلی شرایط امتناع گذار در ایران است که در پرتو برخی مطالعات نظری اخیر در خصوص تأثیر صورتبندی نخبگان حاکم در گذار به دموکراسی، صورت گرفته است.

مقدمه

این نوشتار از دو بخش تشکیل می‌شود: در بخش اول وضع کنونی جهان را از حیث گذار به دموکراسی براساس برخی آمار و داده‌های تجربی بررسی می‌کنیم و در بخش دوم وضع کنونی ایران را از چشم انداز همان فرایند گذار جهانی به دموکراسی و پیامدهای تحولات سیاسی ایران در کوتاه مدت توضیح می‌دهیم. در مورد وضع جهان، به نظر می‌رسد که در ۲۵ سال گذشته گذار به دموکراسی مهمترین فرایند سیاسی در مقیاس جهانی باشد. در اینجا منظور البته دموکراسی حداقل به همان معنای گسترش مشارکت و رقابت ایدئولوژیک در عرصه سیاسی است. البته همین دو مفهوم دموکراسی حداقلی در برگیرنده مفاهیم بنیادین فلسفه و اندیشه دموکراسی هستند و معانی انضمامی چندی چون آزادی بیان، آزادی اجتماع، شهروندی، اصالت فرد، حاکمیت مردم و جز آن را در بر می‌گیرند. از سوی دیگر، باید گفت که جوهر دموکراسی بیشتر در رقابت نمایان می‌شود تا در مشارکت. مشارکت حتی صد در صد مردم در انتخابات تضمین کننده وجود دموکراسی نیست. چه بسیار نظامهای غیر دموکراتیکی که در قرن بیستم موفق به احضار اکثریت قریب به اتفاق مردم در صحنه انتخابات شده‌اند. در مقابل، جوهر دموکراسی در رقابت و کثرت گرایی نهفته است.

گذار به دموکراسی در سطح جهان

گذار به دموکراسی به همان معنای حداقل امروزه حاوی همه معانی و فرایندهایی است که در گذشته در مفهوم و ادبیات توسعه سیاسی عنوان می‌شد. از این رو می‌توان مفهوم توسعه سیاسی را در ابعاد گوناگون آن به مفهوم گذار به دموکراسی فروکاست. امروزه الگوی حکومتی دموکراسی دارای جاذبه و مشروعیت جهانی است و کل آرمانهایی که در باب حقوق بشر، صلح، آزادی و توسعه مطرح می‌شوند در معنای فراگیر دموکراسی مندرج‌اند. امروزه در مقابل دموکراسی هیچ ایدئولوژی رقیب قابل توجه و نیرومندی در مقیاس جهانی وجود ندارد. همه ایدئولوژیهای دیگر رنگ باخته‌اند و با روح گفتمان حقوق-محور جهان ما بیگانه‌اند. در جهان معاصر، جنبش اخلاقی و حقوقی گسترده‌ای بر دموکراسی به عنوان یکی از حقوق اساسی بشر در همه جا تأکید می‌گذارد. از چنین چشم اندازی مهمترین حق بشری برخوردار بودن از حکومت



دکتر حسین بشیریه

دانشیار دانشکده حقوق - دانشگاه تهران

E-Mail: hossein.bashiriye@yahoo.com

در آستانه آنومی* سیاسی در ایران



دموکراسی است که حاوی و ضامن همه حقوق اساسی بشر است. حقوق مدنی و آزادیهای سیاسی تنها در پرتو دموکراسی قابل تحقق هستند.

ربع قرن میلادی اخیر شاهد پیشرفتهای چشمگیری به سوی دموکراسی بوده است. موج اخیر دموکراسی با کودتای سال ۱۹۷۴ پرتغال آغاز شد و در مدتی کوتاه نظامی دموکراتیک را جانشین حکومت شبه فاشیستی آن کشور کرد. ایدئولوژیهای چپ و راست افراطی اندکی مقاومت از خود نشان دادند اما هواداری از دموکراسی در بین احزاب و نیروهای سیاسی فعال در آن کشور از اجماع نسبتاً فراگیری برخوردار بود. در همان سال در یونان نیز که از سال ۱۹۶۷ زیر سلطه رژیم سرنگها به سر می برد، بحران فزاینده نظام و بروز مشکلاتی مانند قضیه قبرس و بطور کلی تر

ورشکستگی نهادها و نیروهای سیاسی سنتی در آن کشور شرایط را برای گذاری آرام تحت هدایت کنشناشین کارامانلیس به سوی دموکراسی فراهم ساخت. در آن کشور نیز ایدئولوژیهای افراطی راست و چپ شانس چندانی برای مقاومت نداشتند. در سال ۱۹۷۵ با مرگ ژنرال فرانکو نظام فرسوده فاشیسم اسپانیایی از هم پاشید و بر اساس اجماع گسترده ای میان نیروها و احزاب سیاسی فعال، زمینه برای گذار به دموکراسی در مدتی کوتاه فراهم شد. پیشتر تصور می رفت که کشورهای کاتولیک مذهب، مانند پرتغال و اسپانیا و نیز کشورهای آمریکای لاتین، بر سر راه گذار به دموکراسی با مانع فرهنگی مهمی روبه رو باشند، اما چنین موانع به اصطلاح ساختاری در مقابل نیروی ناشی از کنش و ائتلاف طبقات و احزاب سیاسی تاب مقاومت نمی آورد. در سال ۱۹۷۴ از مجموعه ۱۵۰ کشور در جهان تنها ۴۱ دموکراسی وجود داشت و بقیه تحت سلطه انواع دیکتاتوریهایی نظامی یا تک حزبی و

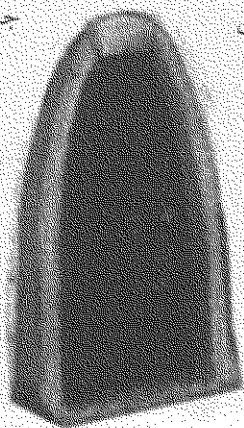
الیگارشیهای سنتی به سر می بردند. به طور کلی سه شکل از نظامهای غیر دموکراتیک در این کشورها مسلط بود: یکم) حکومت های نظامی مانند یونان، برزیل و آرژانتین؛ دوم) حکومت های مبتنی بر حزب مسلط واحد همچون آفریقای جنوبی، تایوان و فیلیپین؛ و سوم) نظام های توتالیتر در اروپای شرقی.

گسترش موج دموکراسی در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ ادامه یافت. در آمریکای لاتین در دهه ۱۹۸۰، ۹ مورد گذار به دموکراسی رخ داد. در سال ۱۹۸۶ دیکتاتوری فریداند مارکوس در فیلیپین و در سال

جوهر دموکراسی بیشتر در رقابت نمایان می شود تا در مشارکت. مشارکت حتی صد در صد مردم در انتخابات تضمین کننده وجود دموکراسی نیست. چه بسیار نظامهای غیر دموکراتیکی که در قرن بیستم موفق به احضار اکثریت قریب به اتفاق مردم در صحنه انتخابات شده اند. در مقابل جوهر، دموکراسی در رقابت و کثرت گرایی نهفته است.

۱۹۸۷ دیکتاتوری نظامی در کره جنوبی جای خود را به حکومت های دموکراتیک تری دادند. در ۱۹۸۹ مسوح انقلابهای دموکراتیک اروپای شرقی را در هم نوردید و در سال ۱۹۹۱ با فروپاشی نظام حزب کمونیست در اتحاد شوروی راه دموکراسی هموارتر شد. پایان آباتراید و پیدایش دموکراسی در آفریقای جنوبی در سال ۱۹۹۲ واقعه عمده دیگری در این گذار بود. در کشورهای آفریقایی نیز گسترش جامعه مدنی، انتخابات آزاد و آزادی احزاب سیاسی چشمگیر بود. در ۱۹۸۷ حدود دو پنجم کشورهای جهان دارای نظام دموکراسی به معنای حداقل بودند. از ۵۶ کشوری که بعد از ۱۹۷۴ به دموکراسی گراییدند، تنها دو مورد پاکستان و سودان دوباره به نظام اقتدار طلب بازگشتند. از ۲۶ کشور نو استقلال پس از سال ۱۹۷۴، نظام

سیاسی ۱۵ کشور در زمان دستیابی به استقلال دموکراسی شد و ۶ کشور دیگر بعدها چنان نظامی را پیدا کردند. از ۴۵ کشور جدیدالتأسیس بعد از ۱۹۷۴، سه چهارم دارای نظامهای دموکراتیک شده اند (Piano, 2001). امروزه بر اساس برآورد «فریدام هاوس» ۱۲۱ کشور از ۱۹۳ کشور جهان دارای نظام دموکراسی حداقل هستند. همچنین از ۱۲ مورد فروپاشی دموکراسی ۹ مورد بازگشت به دموکراسی رخ داده است. بدین سان به نظر می رسد که گذار به دموکراسی به فرایندی جهانی تبدیل شده و هیچ الگوی رقیب یا مقاومت چشمگیری در برابر این فرایند به چشم نمی خورد. از ۳۳ کشور آمریکای لاتین ۳۰ کشور دارای نظام دموکراسی به مفهوم حداقلی آن هستند یعنی برای دستیابی به مناصب سیاسی انتخابات رقابت آمیز و آزاد و عادلانه دارند. از کشورهای کمونیستی پیشین حدود دو سوم، از کشورهای آسیایی یک سوم، و از ممالک آفریقایی دو پنجم به دموکراسی گراییده اند. به نظر می رسد که بسا جهانی شدن گرایش به دموکراسی آنچه در نظریات گذشته در باب شرایط اقتصادی لازم به عنوان پیش شرط تحقق دموکراسی مطرح می شد، چندان توجه کننده فرایندهای اخیر نباشد. حتی از ۳۶ کشور با توسعه انسانی حداقل بر اساس برآورد «برنامه توسعه سازمان ملل» ۱۱ مورد دارای نظام دموکراتیک هستند. میان دموکراسی حداقل و دموکراسی حداکثر یا کامل طبعاً راه و فاصله بسیار است و بسیاری از موانع و مشکلات اجتماعی و فرهنگی و غیره باید از پیش پا برداشته شود اما چنانکه تجربه تاریخی قرن



بیشتر گواهی می دهد، حل همین موانع و مشکلات از همان طرق دموکراتیک امکان پذیرتر است تا از طرق غیر دموکراتیک، از این رو، دموکراسی حداقل خود انزاری برای دستیابی به دموکراسی بیشتر در حوزه های فرهنگی، اجتماعی، و غیره است.

بدین سان به نظر می‌رسد که دموکراسی - برخلاف نظر برخی از صاحب نظران - در همه فرهنگ‌ها، ادیان، مناطق جغرافیایی و نیز سطوح توسعه اقتصادی متفاوت قابلیت پیدایش دارد. از سوی دیگر ۷۰ کشور غیر دموکراتیک در حال حاضر به دلایل متفاوتی در مقابل گذار به دموکراسی مقاومت می‌کنند و یا دموکراسی را نظامی نامطلوب می‌شمارند.

امروزه در مقابل دموکراسی هیچ ایدئولوژی رقیب قابل توجهه و نیرومندی در عقیاس جهانی وجود ندارد. همه ایدئولوژیهای دیگر رنگ باخته اند و با روح گفتنمان حقوق-محور جهان ما بیگانه اند. در جهان معاصر، جنبش اخلاقی و حقوقی گسترده ای بر دموکراسی به عنوان یکم از حقوق اساسی بشر در همه جا تأکید می گذارد.

سیاسی، رعایت دموکراسی به عنوان یکی از حقوق بشر لازمه کسب مشروعیت از لحاظ بین المللی شده است. در همین موضوع، فشارهای جهانی برای رعایت حقوق دموکراسی نیز افزایش یافته است. فشارهای اتحادیه اروپا در همین زمینه به عنوان پیش شرط عضویت در آن اتحادیه و نیز نظارت سازمان کشورهای آمریکایی بر انتخابات عمومی در آن کشورها قابل ذکر است.

در باره شرایط و زمینه های گذار با
دموکراسی از دیرباز در حوزه
جامعه شناسی سیاسی نظریه پردازیهای
بسیاری شده است. به طور کلی شاید بتوان
مجموعه این نظریه ها را از یک حیث به دو
دسته بخش کرد: یکم) نظریه هایی که بر
عوامل و زمینه های ساختاری، کلاان، و دراز مدت تأکید می گذارند.
و دوم) آنهایی که بر زمینه های سیاسی و کوتاه مدت تکیه می کنند.
در دسته اول زمینه های مربوط به رشد و توسعه اقتصادی، توسعه
شهروندی، گسترش آموزش و ارتباطات، پیدایش و گسترش
طبقات متوسط، ظهور جامعه مدنی نیرومند، پیدایش و گسترش
فرهنگ مشارکتی، تکوین اقتصاد آزاد، و غیره به عنوان پیش شرط
حقوق دموکراسی مطرح شده اند. (Gill, 2000, Ch.1).

از چشم اندازی دیگر می توان گفت که تحلیلهای قدیمی تر اصولاً بر نقش جامعه و نیروهای اجتماعی، خواه طبقات متوسط یا پایین، در گذار به دموکراسی تأکید می گذاشتند. در مقابل، در تحلیلهای جدیدتر نقش و تأثیر صورت بندی قدرت سیاسی و به ویژه نوع صورت بندی نهجیان حاکم در فرایند گذار در کانون توجه قرار گرفته است. به صورت مشخص تر اینکه نهجیان حاکم از لحاظ انسجام ساختاری و همبستگی ارزشی تا چه پایه یکپارچه یا گسیخته باشند مستقیماً بر امکان گذار به دموکراسی تأثیر

می گذارد. به سخن دیگر، صورت بندی نخبگان حاکم پراکنده و گسیخته از حیث ارزشی و ساختاری در کنار صورت بندی نخبگان حاکم که از لحاظ ایدئولوژیک و یا از لحاظ پذیرش قواعد عمومی زندگی سیاسی دارای همبستگی و انسجام باشند، سه صورت بندی نوعی را تشکیل می دهند که در درون آنها باید میزان امکان گذار به دموکراسی را جستجید. راههای گذار به دموکراسی معمولاً از صورت بندی نخبگان حاکم منسجم از لحاظ ایدئولوژیک نخست به صورت بندی نخبگان گسیخته و پراکنده و نهایتاً به صورت بندی نخبگان منسجم از لحاظ اجماع و پذیرش اصول دموکراتیک می گذرد. تحقق برخی شرایط سیاسی - اجتماعی خاص و مشخص برای گذار از صورت بندی نخبگان حاکم گسیخته به سوی دموکراسی ضرورت دارد. این شرایط وقتی تحقق می یابند که اولاً نزاع مستمری میان اجزای تشکیل دهنده نخبگان حاکم در کار باشد بی آنکه این نزاع با غلبه نهایی یکی بر دیگران فیصله یابند؛ ثانیاً بخشها و گروههای مختلف نخبگان حاکم سازمانهای سیاسی مؤثری از آن خود پیدا کرده باشند؛ ثالثاً اجزای مختلف نخبگان حاکم میزان قابل توجهی استقلال عمل از فشارهای توده ای برای رسیدن به سازش پیدا کرده باشند و رابعاً وقوع بحرانهای ناگهانی کل اجزای نخبگان حاکم را تهدید کند (Field, et al., 1990).

موانع گذار به دموکراسی در ایران

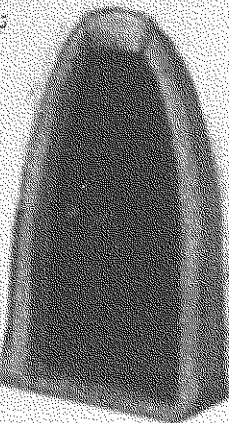
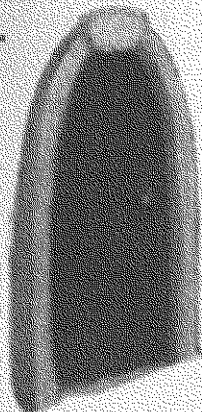
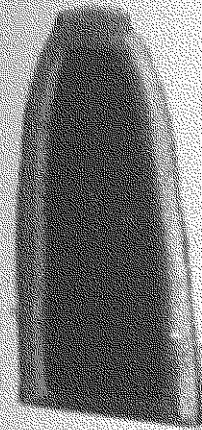
اینک در مورد ایران احتمالاً به بررسی موانع گذار به دموکراسی و یا امتناع دموکراسی می پردازیم که صرفاً از چشم انداز تحلیل سیاسی و کوتاه مدت اخیر و نیز پیامدهای امتناع از لحاظ گسترش بی هنجاری سیاسی و تکوین ساختار قدرت تازه ای پس از دوران اصلاحات است. بر اساس چهار چوب نظری مذکور یعنی از حیث انسجام و همبستگی ساختاری و ارزشی نخبگان حاکم پس از انقلاب می توان چهار مرحله در تحول نظام سیاسی در نظر گرفت:

دوره اول (۶۱-۱۳۵۷): از پیروزی انقلاب تا استیلای کامل حزب جمهوری اسلامی شاهد گسیختگی ارزشی و ساختاری در نخبگان حاکم برآمده از انقلاب بود. گروهها و احزاب سیاسی مختلف برخاسته از طبقه متوسط جدید، روشنفکران، روحانیون، بازاریها و غیره با کمترین میزان انسجام ساختاری و ارزشی صحنه سیاست را در آن سالها اشغال کرده بودند. آنچه در آن دوران اتفاق افتاد البته نه گذار مورد نظر ما در اینجا بلکه

گذار از صورت بندی نخبگان گسیخته به صورت بندی نخبگان حاکم منسجم از حیث ایدئولوژیک بود.

دوره دوم (۷۶-۱۳۶۱): بنا استیلای احزاب و گروههای اسلام گرا در قالب حزب واحد جمهوری اسلامی میزان چشمگیری از انسجام و همبستگی ساختاری و ارزشی در درون اجزای نخبگان حاکم در کشور پدیدار شد و این وضعیت تا سال ۱۳۷۶ کم و بیش ادامه یافت. بنابراین دوران دوم از ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۶ دوران انسجام ساختاری و ایدئولوژیک نخبگان حاکم بود و از همین رو هیچ گونه فرصتی برای گذار مورد نظر وجود نداشت.

دوره سوم (۸۳-۱۳۷۶): با انتخابات خرداد ۷۶ آغاز شد و تا حال حاضر ادامه داشته است. در این دوران نخبگان حاکم بر جمهوری اسلامی از پایین ترین درجه انسجام ساختاری و ایدئولوژیک برخوردار بودند. احزاب و گروههای سیاسی متعلق به جناحهای مختلف روحانیت و نیز طبقه متوسط جدید و احزاب و سازمانهای برخاسته از درون آن، قسوی مختلف حکومتی را اشغال کردند. با تصرف ریاست جمهوری و مجلس توسط نیروهای اصلاح طلب بخش عمده ای از اقتدار و حاکمیت نخبگان مسلط از قدیم به نیروهای جدید منتقل شد و اسوای متعارضی از گفتارهای سیاسی از خشونت طلبی راست افراطی گرفته تا مداراجویی روشنفکرانه در صحنه سیاست رواج یافت. در همین دوران اوج عدم انسجام ساختاری و ایدئولوژیک در درون نخبگان حاکم بود که امکان گذار به دموکراسی بر اساس خط اصلاح طلبی تقویت شد. اما روی هم چهار شرطی که در بالا برای گذار ذکر کردیم، در شرایط نظام سیاسی ایران تحقق نیافت. یکم امکانات ساختاری و حقوقی غلبه یک بخش از نخبگان حاکم بر بخشهای دیگر تداوم یافت و در سالهای اصلاحات زمینه های قوت یابی نیروهای رقیب از طریق اقداماتی چون کنترل مطبوعات، جلوگیری از گسترش جنبش دانشجویی و غیره، اساساً تضعیف شد و آخرین نشانه غلبه را در انتخابات مجلس هفتم می توان به وضوح دید. دوم اینکه سازماندهی اجزای مختلف تشکیل دهنده نخبگان حاکم به همان دلیل تداوم غلبه بخشی بر بخشهای دیگر کامل نشد و گرچه برخی احزاب فعال و سازمان یافته پیدا شدند ولی مبانی توده ای و اجتماعی آنها تضعیف گردید. برخی اقدامات مشهور دیگر نیز در جهت تضعیف سازمانی همان احزاب صورت گرفت. سوم اینکه در شرایط تداوم میزانی از بسیج توده ای در متن نظام ایدئولوژیک جمهوری اسلامی استقلال عمل



مورد نظر دست کم از لحاظ ایدئولوژیک تکمیل نشد. چهارم اینکه گرچه حیات سیاسی داخلی و عرصه روابط خارجی کشور همواره بحران خیز بوده است به دلایلی این بحرانها به اوج نرسید و تأثیر تعیین کننده ای در ایجاد سازش میان اجزای نخبگان حاکم باقی نگذاشت.

از حیث عوامل ساختاری و درازمدت - مثل توسعه اقتصادی، گسترش آموزش و ارتباطات، نو سازی اجتماعی، گسترش طبقه متوسط جدید، پیدایش جامعه مدنی، و غیره - زمینه های لازم و مناسب برای گذار به دموکراسی در ایران فراهم آمده بود (و طبعاً از این جهات ایران در مقایسه با دموکراسیهای فقیر از شاخصهای بالاتری برخوردار است) اما از حیث عوامل سیاسی و کوتاه مدت چهارگانه ای که ذکر شد، گذار مورد نظر دچار امتناع شد.

دوره چهارم (از ۱۳۸۳ به بعد): آنومسی سیاسی و دولتی ایدئولوژیک

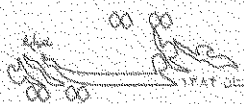
آنچه در زیر تحت عنوان گسترش آنومسی سیاسی بررسی می کنیم از یک سو فرآورده تعارض میان ایدئولوژی رسمی و افکار عمومی و از سوی دیگر محصول ناکامی در گذار در طی سالهای اصلاحات بوده است. تعارض و یا ناهماهنگی فراینده میان ایدئولوژی رسمی و افکار عمومی زمینه اصلی آنومسی یا بی هنجاری سیاسی و انفعال فراینده برخاسته از آن را تشکیل می دهد. در تحلیل تاریخ معاصر ایران از چشم انداز مفهوم آنومسی به نظر می رسد که دهه سوم انقلاب با توجه به ناهماهنگی فراینده مذکور شدیدترین میزان آنومسی اجتماعی و سیاسی را ایجاد کرده باشند. از این چشم انداز، جغرافیای فرهنگ و اخلاق و سیاست در ایران معاصر را عناصری چون ضعف نهادهای همبستگی و هویت بخشی، بازه پارگی نظام ارزشی، ضعف مشروعیت هنجارهای ایدئولوژیک، تضعیف روابط در حوزه عمومی و گسترش بی تفاوتی و انفعال اخلاقی و سیاسی تشکیل می دهد. عوامل مختلفی از جمله انبساط بی رویه ایدئولوژی و وجهه ایدئولوژیک دولت در دهه اول انقلاب، پایان جنگ، سیاستهای دوران سازندگی، و برآیند جنبش اصلاحات در گسترش آنومسی در ایجاد پیچیده آن مؤثر بوده اند. طبعاً چنین عواملی در بستر تحولات بزرگتری چون فرایند نو سازی اجتماعی، تأثیرات جهانی شدن، و روند

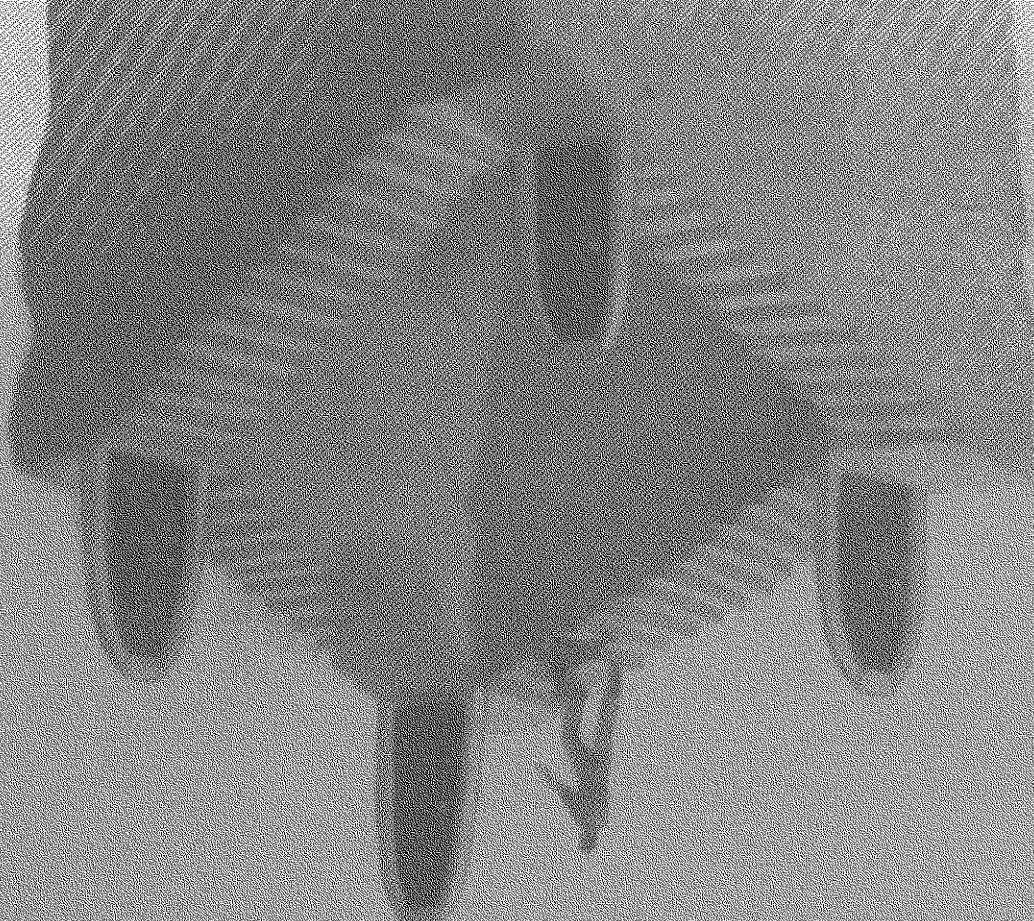
در عصر جهانی شدن دموکراسی مشروعیت دولتها دیگر چندان جنبه داخلی ندارد و نظامهای سیاسی باید به دنبال دستیابی به مشروعیت در سطح جهان و بر اساس گفتار بین المللی حقوق بشر برآیند و نمی توانند به قبول و رضای جمعیت خودشان قناعت کنند.

عرفی شدن زندگی اجتماعی و فرهنگی فعال شده اند. از چشم اندازی گسترده تر می توان استدلال کرد که در دوران نو سازی ایران در عصر پهلوی زمینه ها و شبکه های همبستگی سنتی به طور کلی تضعیف شد و در مقابل انقلاب اسلامی کوششی برای برقراری همبستگی ایدئولوژیک جدیدی بر پایه بازگشت به سنت و همبستگی سنتی و یا احیای همبستگی سنتی در چارچوبی ایدئولوژیک بود. اما همبستگی ایدئولوژیک جدید تنها حدودی بر کاربرد دستگاههای ایدئولوژیک دولتی و اجبار سیاسی استوار بود و از این لحاظ از چشم انداز جامعه شناسی دورکهایمی از نوع همبستگیهای پاتالوژیک محسوب می شد.

از همین چشم انداز می توان گفت که جنبش اصلاحات کوشید با کاربرد مخازن معنایی نسبتاً متفاوتی در واکنش به ضعف همبستگی ایدئولوژیک مبانی تازه ای برای همبستگی و هویت یابی گروهی و مدنی ایجاد کند؛ به سخن دیگر، در برابر همبستگی ایدئولوژیک در صدد برقراری نوعی همبستگی و هنجارهای دموکراتیک بود. اما به نظر می رسد که ساختار قدرت از تشکیل همبستگی و هویت دموکراتیک و مدنی جلوگیری می کند و با توجه به ضعف فراینده همبستگی ایدئولوژیک، خود در تشدید شرایط آنومسی مؤثر است. پس به طور کلی منظور از آنومسی در شرایط ایران ضعف هنجارها و همبستگی ایدئولوژیک از یک سو و عدم استقرار همبستگی و هنجارهای دموکراتیک از سوی دیگر است. خلاصه هنجاری که در این میان پدید می آید همان آنومسی است.

در دوران اولیه انقلاب و دوران جنگ، همبستگی و هنجارهای ایدئولوژیک به نحو فراگیری استقرار پیدا کردند. مفاهیمی چون اخوت دینی، هویت اسلامی، امت اسلامی و غیره تار و پود همبستگی ایدئولوژیک را تشکیل می داده اند. در مقابل، در دوران سازندگی در پرتو کوشش برای بساز سازی کشور و تغییر در سیاستهای اقتصادی و روابط خارجی و تطبیق با فرایندهای جهانی شدن و غیره تعدیل و تجدید نظری در همبستگی و هنجارهای ایدئولوژیک صورت گرفت. اختلاف نظری که در آن زمان بر سر تعهدگرایی و تخصص گرایی میان جناحهای مختلف حکومتی در گرفت نشانه تعارض هنجاری در حمال گسترش بود. در دوران اصلاحات، همبستگی و هنجارهای ایدئولوژیک افول بیشتری پیدا کرد و گروههای سیاسی و اجتماعی مختلف در پی گسترش هنجارهای دموکراتیک و مدنی و استقرار همبستگی بر اساس آن





هنجارها بر آمدند. مفاهیمی چون جامعه مدنی و کثرت گرایی، مردم سالاری، گفتگو، تساهل، رقابت، مشارکت، و غیره تاروپود هنجارها و همبستگی هنجاری جدید را تشکیل می داده اند.

چنانکه گفتیم، آنومی نتیجه ضعف و زوال هنجارها و همبستگی ایدئولوژیک (یعنی همان شکاف فزاینده میان ایدئولوژی رسمی و افکار و کردارهای عمومی) و عدم شکل گیری هنجارها و همبستگی دموکراتیک بوده است. بر اساس پژوهشهای متعدد میدانی و نظرسنجیها از جمله طرح پیمایش ملی ارزشها و نگرشها که موج اول آن در ۲۸ مرکز استان در سال ۱۳۷۹ با جامعه آماری ۱۶۸۲۲ نفر اجرا شد (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹) و نیز بر اساس نظرسنجیها و پژوهشهای مستقل و مکمل دیگر، به طور کلی ارزشها و باورها و کردارهای ایدئولوژیک - مذهبی در دهه اخیر دستخوش تحولات چشمگیری شده است. نتایج کلی این پژوهشها را می توان در محورهای زیر خلاصه کرد:

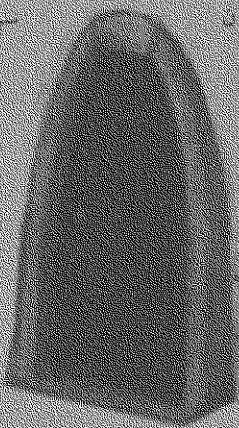
کاهش در اعتقاد و التزام مذهبی افراد به ویژه نقصان در باورهای مذهبی جوانان، رابطه معنی دار میان کاهش در اعتقاد و التزام با کاهش سن و افزایش سواد؛ کاهش علاقه به دروس دینی؛ گرایش فزاینده به شیوه زندگی غیر دینی و غیر ایدئولوژیک؛ گسترش استفاده از فرآورده های فرهنگی غیر محساز از نظر حکومت دینی؛ تعارض فزاینده میان ارزشهای نسل انقلابی و نسل جدید؛ کاهش احساس امنیت و گسترش احساس ناامنی؛ گسترش شاخصهای بی اعتمادی و

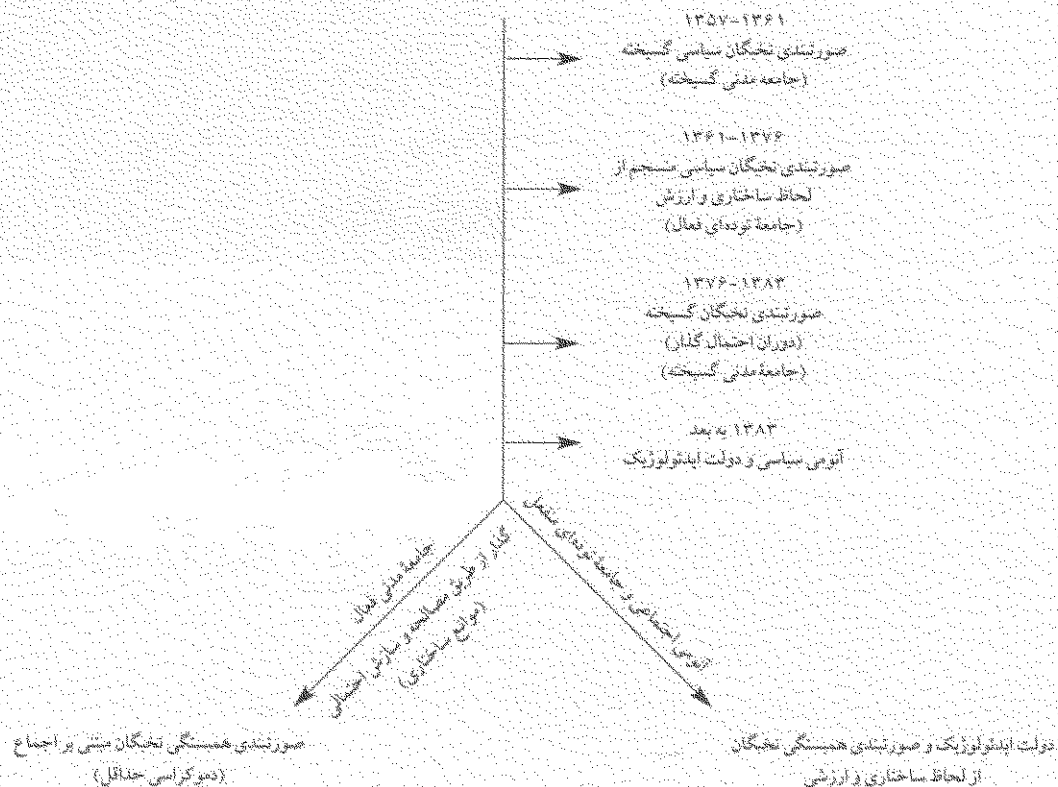
بدبینی؛ کاهش احساس همبستگی و پیوند اجتماعی؛ افزایش احساس بی عدالتی اجتماعی اعم از بی عدالتی قانونی و بی عدالتی در فرصتها؛ افزایش بی اعتمادی سیاسی به ویژه در امر رعایت ملاکهای شایستگی و کاردانی؛ کاهش چشمگیر احساس تأثیر گذاری سیاسی؛ کاهش در میزان علاقه مندی سیاسی؛ افزایش بی اعتمادی به احزاب سیاسی و عملکرد آنها؛ کاهش احساس امید اجتماعی، و غیره.

به طور کلی، گسترش شکاف میان ایدئولوژی رسمی و افکار عمومی به مفهومی که بررسی شد ممکن است از لحاظ سیاسی دو نوع پیامد کاملاً متفاوت به بار آورد. یکی ایدئولوژی گریزی فعال و رقابت جویی و مشارکت طلبی و مقاومت و کوشش برای ایجاد همبستگی و هنجارها و هویتهای دیگر به نحوی که در دوران اصلاحات تسا اندازه ای تجربه شد و دیگری ایدئولوژی گریزی منفعلانه و گسترش آنومی و بی تفاوتی و بی هنجاری و انفعال سیاسی و ظهور جامعه نودهای منفعل در مقابل جامعه نوده ای فعال یا بسیج پذیر. چنین وضعیتی محصول ناکامی در گذار به همبستگی دموکراتیک جدید و شکست جنبش اصلاحات بوده و یا به واسطه آن شدت یافته است.

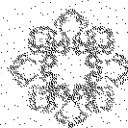
نتیجه گیری

به نظر می رسد که ساختار قدرت سیاسی با توجه به مبانی حقوقی و اجتماعی نظام چنانکه در نمونه دار شماره ۱ نشان داده شده است مستعد ایجاد یکی از سه





نمودار ۱. نمایش احتمالات گذار به دموکراسی



منابع

- Diamond, L., and Plattner, M., Eds. (2001). *The Global Divergence of Democracies*, John Hopkins University Press, Introduction.
- Field, L., Higley, J., and Burton, G. (1990). "A New Elite Framework for Political Sociology", *Revue Europeenne des Sciences Sociales*, Vol. 28, pp. 149-182.
- Gill, Graeme (2000). *The Dynamics of Democratization*, St. Martin's Press, New York.
- Maravall, J.M. (2001), "The Myth of the Authoritarian Advantage", *Economic Reform and Democracy*, edited by L. Diamond and M. Plattner, John Hopkins University Press.
- Piano, A., and Poddington, A. (Jan. 2001). "The 2000 Freedom House Survey: Gains Offset Losses", *Journal of Democracy*, Vol. 12, P. 87-92.

• وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (۱۳۷۹). پیمایش ملی ارزشها و نگرشها، موج اول.

«در زبان فارسی، معادل تقریباً نزدیک به مفهوم آنوموس، "این هنجاری" و "سرگشگی" است.

